

# کفتارہامی عرفانی

(قسمت چہل و سوم)

حضرت آقای حاج دکتور نور علی تاباندہ (مجنوب علیشاہ)

(بیانات مہر ۱۳۸۸)

ہفتاد و چہارم

# فهرست

جزوه هفتاد و چهارم - گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم)

(بیانات مر ۱۳۸۸)

عنوان

صفحه

سیاست علی / حکومت و سیاست معاویه و عثمان / ما تابع امر الهی هستیم و نه تابع ماه و خورشید و ستارگان / هر کس بخواهد تابع امر خدا باشد با ما همراه است / دو نوع نحوه‌ی چرا گفتن به خداوند / تعیین قبله / اگر کارتان و فکرتان را منطبق با اوامر الهی انجام دهید نگران نباشید..... ۶

داستان‌های قرآن حتماً پندی برای انسان‌ها دارد / داستان حلیمه‌ی سعدیه و تولد موسی علیه السلام / رضاع شیر مادر خیلی مؤثر است هم برای مادر و هم برای فرزند / شیر خشک جای شیر مادر را نمی‌گیرد / حفظ کردن آیه‌ی قرآن بدون توجه به معنا فایده ندارد / دوره‌ی حمل و شیرخوارگی، وظیفه‌ی مادری..... ۱۴

مهاجرت پیغمبر به مدینه / مهاجرین و انصار / آیاتی در مورد افسار کردن نفس خود / در مورد خدمت و فقرایی که علاقه‌مند هستند و برای خدمت در این منزل اصرار می‌کنند / لذت خدمت کردن به مؤمن بیشتر از آن است که مؤمنی به ما خدمت کند / اجازه‌ی خدمت و خادمین زمان حضرت صالح علیشاه / رعایت حدود در خدمت و روابط / نباید اشتباه کنیم و در مورد هر چیزی از حدّش تجاوز کنیم..... ۲۳

در درویشی، تصدّی هرگونه امر مذهبی باید با اجازه باشد / اهمیّت فراوان به خواندن و نوشتن در صدر اسلام / جعل سند در زمان علی علیه السلام توسط معاویه / تشخیص امضاء و خط جعلی / سند جعلی و

- بدتر از آن حرف جعلی / شیخ مخفی؟! / نباید با سادگی هر حرفی را  
 ۳۲ ..... باور کرد.
- آداب مسجد برای پیرمردها و قدیمی‌ها / وزیر انوشیروان و داستانی  
 در مورد «سرخیز باش تا کامروا باشی» / در مورد فقرایی که  
 همیشه جلو می‌نشینند و بقیه را راه نمی‌دهند و اصطلاح «جا مُهر» /  
 تربیت بچه‌ها / تحصیل علم خوب است ولی تحصیل دیپلم خوب  
 نیست / دقت و مراقبت اخلاقی از بچه‌ها به‌خصوص جوان‌ها در  
 ۳۸ ..... سن بلوغ.
- اهمیت خبر و خبررسانی / اوامری که خداوند کرده ولو ما نمی‌پسندیم  
 باید اجرا کنیم / خداوند تَمَرّد از امر خودش را ظلم می‌داند / خدا  
 می‌بخشد ولی آثار طبیعی آن می‌ماند / امر الهی این است که همه‌ی  
 ۴۶ ..... بندگان از حال هم خبر داشته باشند و به هم کمک کنند.
- ۵۱ ..... فهرست جزوات قبل

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

سیاست علی / حکومت و سیاست معاویه و عثمان / ماتبع امر الهی، مستقیم و نه  
تابع ماه و خورشید و ستارگان / هر کس بخواند تابع امر خدا باشد با ما همراه است /  
دو نوع نحوه‌ی چراگفتن به خداوند / تعیین قبله / اگر کارتان و فکرتان را مطبق با  
اوامر الهی انجام دهید نگران نباشید<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

نوبت به ماها که رسید، یا نوبت به اولیاء که رسید آسمان تپید.  
همه‌ی مشکلات دنیوی و اخروی، حالا همه چیز سیاسی شده است.  
البته سیاست به معنای صحیح آن یعنی اداره‌ی جامعه، که لازم است و  
اداره‌ی هر امری، هر سازمانی یک رأسی می‌خواهد. که اگر آن رأس  
الهی باشد، مثل زمان پیغمبر و علی و همینطور شیخین که مورد تأیید  
کامل نبودند ولی علی در کارشان نظارت می‌کرد. ما از این جهت  
اگر هم تأییدی از شیخین یعنی ابوبکر و عمر، می‌کنیم نه از اینکه  
همه‌ی کارهایشان خوب است منظور آن کارهایی است که تحت نظارت

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۷/۴ ه. ش. (جلسه خاوران ایمانی)

علی بود. چون آدم که کار بدی کرد دیگر همه چیزش را فراموش می‌کنند. اینها کار بد کردند علی هم بالای سرشان بود قبول کرد. چیزی نگفت.

به هر جهت این است که در سیاست به معنایی که از قدیم هم فلاسفه و بزرگانی می‌گفتند علی بهترین سیاستمدار بود از نوعی که ما می‌خواهیم ولی از نوعی که ما نمی‌خواهیم و می‌گوییم در آن سیاست دخالت نمی‌کنیم، معاویه بود، خیلی مرد زیرکی بود که اگر امروز بود چرچیل را هم گول می‌زد. اما این سیاستی که ما می‌گوییم، یعنی گرداندن جامعه به نحوی که این مدیر می‌خواهد خودش ارباب بشود. کاری ندارد که چی می‌خواهد بشود. همانطوری که معاویه بعد از آنکه صلح‌نامه را نوشتند و قشون آمد وارد کوفه شد، رفت بالای منبر و گفت: مردم من به نماز و روزه‌ی شما کار ندارم هر طوری می‌خواهید نماز بخوانید. من آمده‌ام بر شما حکومت کنم. حالا می‌گویید با حقّه‌بازی آدم؟ به هر حال آمده‌ام. بر شما حکومت کنم و هر کسی از این حکومت من سر بیچند من مجازاتش می‌کنم. البته بعد عملاً نشان داد که بیت‌المال در اختیارش است یعنی بیت‌المال را مال شخصی می‌داند. همانطوری که از مال شخصی خودش هر کاری می‌خواهد می‌کند از بیت‌المال هم می‌کند. این اعتقاد، مسلماً غلط است. ولی یک فایده برای مسلمان‌ها دارد و آن این است که هیچکس از این خلفای

جور که مُردند، آن اندازه ثروتمند نبودند. عثمان، از قدیم ثروتمند بود. همه‌ی ثروتش را هم بیشتر در راه اسلام و... خرج کرد ولی مثلاً عبدالرحمن عوف قوم و خویش عثمان بود آنقدر ثروتمند شده بود که بعد که ورثه می‌خواستند ماترک او را تقسیم کنند اینقدر شمش طلا داشت که با تبر تکه می‌کردند. حالا چه تبری بود، نمی‌دانم اینطور مشهور است، نوشته‌اند. بنابراین شما وقتی مطابق آنچه فکر صحیح دینی شما توصیه می‌کند عمل می‌کنید دیگر نگران نباشید. برای اینکه کسی می‌گوید که آقا یک‌شنبه را عید گرفتیم. اگر معلوم بشود که دوشنبه عید است چه کار کنیم؟ گفتم: معلوم شده که یک‌شنبه عید ماست. آخر ما که قدیم‌ها می‌گفتند تمام زندگی بشر از گردش ماه و خورشید و ستارگان سرچشمه می‌گیرد. ستارگان هستند که ما را اداره می‌کنند. ولی بعد هم اسلام آمد و هم دانشمندان گفتند: نه آقا. آنها هم مثل ما یک مصنوعات الهی هستند. به‌قول این رباعی خیام که بارها خوانده‌ام:

در گوش دلم گفت فلک پنهانی

حکمی که قضا بود ز من می‌دانی؟

فلک دارد می‌چرخد.

در گردش خویش اگر مرا دست بدی

خود را برهاندمی ز سرگردانی

بنابراین ما تابع هیچکدام از ستارگان و... نباشیم. تابع ماه و خورشید هم نیستیم. تابع امر الهی هستیم که گفته است: اینقدر روز، سی روز یا بیست و نه روز روزه بگیرد. حالا از کجا بفهمیم سی روز یا بیست و نه روز؟ گفتند: نگاه آسمان کن. اگر ماه را دیدی آنوقت دیگر روزهات تمام شده است. ماه اثری ندارد. خورشید اثری ندارد. این خواسته‌ی ماست. بنابراین ما اگر به طریق صحیح خواستیم یکشنبه عید بگیریم، همان روز عید است نه دیروزش عید است، نه فردایش. ماییم که تصمیم می‌گیریم. هیچ تبعیتی هم از هیچکس نداریم. تبعیت فقط از امر خدا داریم.

اینکه گفتم همه چیز سیاسی شده همین است که ما اگر هر کاری بکنیم، مثلاً بخواهیم رستوران برویم، این رستوران برویم، می‌گویند: این تابع فلان کس است، آن رستوران برویم، نه، ما تابع امر خدا هستیم و هرکسی هم بخواهد تابع امر خدا باشد با ما همراه است. نه ما تابع او هستیم و نه او تابع ما. این را بدانید. چون بعضی‌ها نگران شدند ولی خدا که نخواسته ما را سرگردان کند. هم یکشنبه‌ای‌ها سرگردان بشوند هم دوشنبه‌ای‌ها، نه! خداوند می‌گوید: این حرف‌ها را ول کنید. خودتان با هم باشید. حالا این حرفی را که همه‌ی مسلمین داشته باشند و بفهمند متأسفانه توجه نمی‌کنند. ولی ما ان شاء الله توجّه خواهیم کرد.



یک وقتی، یک مثالی زدم گفتم: یکی از شهرستان‌ها می‌خواستند حسینیه‌ی خودشان را بسازند یا بعد که حسینیه را ساخته بودند یکی از آقایان، از فقرای خوب گفته بوده اینجا قبله‌اش کج است. عوض اینکه اینطوری باشد، آنطوری است؛ فقط یک خرده. نمی‌آمد آنجا نماز بخواند. گفتم: هر چه نمازهایی که خوانده باشی با آن قصد که حسینیه قبله‌اش کج است، باطل است. نماز را باید در همین حسینیه قبله‌ی کج بخوانی. مگر خداوند نمی‌توانست از اول بگوید که خانه‌ی کعبه را قبله بگیرد. اول مسلمین رو به بیت‌المقدس نماز می‌خواندند بعداً در مدینه دستور داده شد که قبله رو به کعبه. وسط نماز پیغمبر برگشت که عده‌ای (آنهايي که از همین قبیل بودند که گفتند قبله کج است) داد و بیداد کردند به پیغمبر. آیا می‌شد اینها بگویند اگر قبله از این طرف است پس آن نمازها باطل است؟ نه! قبله همان جایی است که خدا بگوید. خدا هر چه گفت همان است. بعد خداوند جواب اینها را داد، گفت. مثل اینکه پیغمبر هم مثلاً به خدا عرض کرده باشد که: خدایا به من اینطور می‌گویند. من چه جواب بدهم؟ به من بگو که چرا این کار را کردی؟ («چرا» هم یادتان باشد که گفتم دو نوع «چرا» هست. یک وقت «چرا»، یعنی بازخواست می‌کند. «چرا» چنین کاری کردی؟ این «چرا» در کار خدا هرگز نکنید؛ بازخواستی ندارد. یک وقت «چرایی» است که واقعاً

می‌خواهیم بدانیم چرا اینطوری شد؟ الان هم می‌گوییم چرا چنین و چنان؟ چرا اینطوری شد؟ می‌خواهید بفهمید. این «چرا» را اگر با خلوص نیت بکنید خدا جواب می‌دهد. ولی آن «چرا» را اگر بگویید خدا می‌زند در دهانتان.)

حالا منظور، پیغمبر هم شاید یک چرا در دلش بود. خدا گفت: قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا<sup>۱</sup>، در این آسمان‌ها که ما هستیم و در آسمان، ما دیدیم که رویت به جانب مکه است. حضرت علاقه‌مند بود. داری این طرف نماز می‌خوانی ولی روی دلت به آن طرف است. ما به خاطر تو، به خاطر دوستی تو، و علاقه‌ای که به تو داریم تو را به قبله‌ای برگردانیم که تو را راضی کند. این نشان می‌دهد که تعیین قبله خیلی مهم است، اگر قبله را ندانیم و از این طرف و آن طرف نماز بخوانیم غلط است. تعیین قبله را خداوند گفته به عهده‌ی ماست. به عهده‌ی من است، به دلیل اینکه دیدم تو رویت را به آن طرف کردی... نه اینها می‌گویند نمازهای ما چه شد و نه آنها می‌گویند که نمازهای ما چه شد؟ پیغمبر هم از هیچکس تبعیت نکرد. از امر خدا بود. گفت: این کار را بکنید. خدا فرمود: أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ<sup>۲</sup>، اطاعت امر خدا بکنید، اطاعت پیغمبر هم بکنید. درست است که

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۴.

۲. سوره نساء، آیه ۵۹.

اینطوری گفت ولی در مسأله‌ی قبله، ما در واقع از خدا پیروی و تبعیت کردیم. چون دیدیم که پیغمبر از این طرف نماز می‌خواند، به تبعیت آن امری که پیغمبر را تغییر قبله داد ما به تبعیت آن هستیم. تبعیت از شخص نکردیم.

این است که بعضی‌ها گفته‌اند تبعیت از اینها کنید. اینکه می‌گویم همه امری سیاسی شده، این حرف است. این است که نگران نباشید اگر کارتان، فکرتان را منطبق اوامر الهی انجام دهید دیگر نگران نباشید. برای اینکه مطمئن باشید خلوص نیتتان را هم همیشه در نظر بگیرید و هر روز بیشتر از روز قبل خالص کنید. مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَتَابِعُ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ، کسی که چهل روز خودش را برای خدا خالص کند، چشمه‌های حکمت و فهم و دانش، (نه مثل آن قاعده‌ی شکست نور یا قاعده‌ی فلان، نه!) فهم، درجات فهم و حکمت از قلبش بر زبانش جاری می‌شود؛ یعنی زبانش یکسره به مرکز الهی اتصال پیدا می‌کند.

حالا ان شاء الله خداوند به ما توفیق بدهد که خودمان را خالص کنیم. یعنی از خدا می‌خواهیم که خدایا ما می‌خواهیم خودمان را خالص کنیم ولی از ما دیگر بازخواست نکن. ما را امتحان نکن. از اول امتحان ما ردیم ما را امتحان نکن. همینطوری امتحان نکرده،

قبول کن. حالا که خیلی دکترا می‌دانم جعلی است. البته دکترای من از آن قبیل نیست. خدایا به ما از این دکترا بده. یعنی بدون امتحان، خلوص را از ما بپذیر، ان شاء الله.

داستان‌های قرآن حتماً پندی برای انسان‌ها دارد / داستان علمیه‌ی سعید و

تولد موسی علیه السلام / رضاع شیر مادر خیلی مؤثر است هم برای مادر و هم برای فرزند /

شیر خشک جای شیر مادر را نمی‌گیرد / حفظ کردن آیه‌ی قرآن بدون توجه به معنا فایده

ندارد / دوره‌ی حل و شیر خواری، وظیفه‌ی مادری<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در قرآن همه‌ی داستان‌هایی که گفته حتماً پندی برای انسان‌ها در همه‌ی زمان‌ها دارد. بنابراین پندی است. فقط قصه‌گویی نیست که بگوییم یک قصه است یا کتاب قصه که خیلی از این قصه‌ها را می‌خوانیم این هم یکی از آنها بدانیم، نه!

یکی اینکه ما می‌گوییم که پیغمبر معصوم است یعنی برای پیغمبر از اول تولدش یک حیثیت و شخصیت جداگانه‌ای قائلیم وقتی طبق رسم اعراب آنوقت‌ها اهالی مکه و به‌خصوص خاندان بنی‌هاشم و قریش خیلی در نظر همه محترم بودند که خاندان پیغمبر باشند البته چه

---

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۷/۵ ه. ش.

ثروتمند بودند و چه نبودند این احترام را داشتند. قبایل در یک وقت معینی به مکه می‌آمدند و بچه‌های شیرخواری که رجال مکه خاندان بنی‌هاشم بودند دایه‌ی اینها می‌شدند و مفتخر بودند و به قبیله‌ی خود می‌بردند و بزرگ می‌کردند. قبیله‌ی بنی‌سعد که از قبایل صحرائشین آنوقت بود و بالنسبه قبیله‌ی سالمی بود (مبارزه‌ای با خداشناسی برای آنها نوشته‌اند) یکی از اینها حلیمه‌ی سعدیه بود؛ سعدیه یعنی مال قبیله‌ی بنی‌سعد. یک پستان حلیمه خشک بود و شیر نمی‌داد و به همان دلیل هم شاید خجالت می‌کشیدند جایی برود. آن آخر گفتند عبدالله پسر عبدالمطلب که عبدالمطلب رئیس معنوی مکه بود همان که پیش ابرهه رفت. او فقط یک بچه دارد منتها خود او مالی ندارد ولی چون از قبیله‌ی محترمی بود حلیمه آمد و بچه را گرفت. پستان را دهان او گذاشت، نگرفت. فکر کرد چه کار کند؟ پستانی که خشک بود را در دهانش گذاشت او مکید و شیر از آن جاری شد.

داستان دیگری داستان حضرت موسی است. حضرت موسی علیه السلام وقتی متولد شد در این ترس بودند که اگر بفهمند بچه به دنیا آمده، او را می‌کشند چون هم فرزندان ذکور را که به دنیا می‌آمدند می‌کشتند و هم اینکه به فرعون آنوقت گفته بودند بچه‌ای به دنیا خواهد آمد که سلطنت تو را نابود می‌کند. او هم دستور داده بود قابله‌ها مراقب باشند، هر زنی که حامله است تا حمل کرد بچه را بکشند. مادر

حضرت موسی وضع بدن او طوری بود که در موقع حمل معلوم نمی‌شد که او حامله است. شاید طوری لباس می‌پوشید که کسی نفهمد. به هر جهت نفهمیدند. بچه با زحمت کمی که برای مادر داشت به دنیا آمد مادر هم طوری نشان می‌داد که هیچطوری نشده است. این بچه را نگه‌داشت که در قرآن می‌گوید: ما وحی کردیم به مادر موسی که بچه را نگه‌دار، وقتی بر او ترسیدی که فکر کردی می‌خواهند تو را بگیرند یا بدبین شدند آنوقت بچه را در آب بینداز. حالا مدتی هم، یک روز، دو روز یک ماه چقدر نگه‌داشت که نوشته‌اند (حالا یا نوشته‌اند من نخوانده‌ام) که آن داستان را شنیده‌اید. بعد رفتند و حضرت موسی را از آن زنبیل برداشتند و هرکسی پستان به دهانش می‌گذاشت نمی‌گرفت. آنجا دربار چند هزار نفر زن و مرد بودند و همیشه بچه‌ی شیرخوار در سنین مختلف داشتند. هر که پستان به دهانش می‌گذاشت قبول نکرد. خدا می‌گوید ما شیر دیگران را بر او حرام کردیم و آمدند گفتند بچه را ببرید ببینید چه کسی شیر دارد به او بدهد؟ خیلی مادرها بچه‌هایشان را کشته بودند شیر داشتند. خواهر حضرت موسی که دم در بود گفت چیست؟ اینطور هم نبود که ما الان می‌گوییم دربار فرعون چنین و چنان بود، دربار یک منزل معمولی بود هر که می‌خواست دم در می‌گرفتند و می‌پرسیدند اسم شما چیه و از کجا آمدی؟ اینطوری رئیس‌دفتر نداشت که از او وقت بگیرند و... خیلی ساده بود. دم در

دربان آمد گفت: چه می‌گویید؟ گفت من شما را می‌برم پیش کسی که بچه ندارد و خودش هم خیلی مهربان خواهد بود. دست اینها را گرفت پیش مادرش برد. خداوند می‌گوید: اینطوری ما موسی را به مادرش برگردانیدیم. اولاً به مادرش وحی کرد که به رودخانه بینداز ما به خودت او را برمی‌گردانیم. به این طریق مادر موسی قاعدتاً به‌عنوان دایه باید به دربار برود و رفت لابد اتاقی در دربار به او دادند.

این دو داستان نشان‌دهنده‌ی این است که خود شیر هم اثر زیادی در انسان دارد. خدا گفته و البته امروز ما با همین علوم ناقص که خیلی غرور پیدا کردیم که اینقدر علم داریم فهمیده‌ایم که بله رضاع شیر مادر خیلی مؤثر است؛ هم برای مادر مؤثر است هم برای فرزند.

تا سیزده چهارده سالگی که در ده بزرگ شدم. بعد هم همیشه دهاتی بودم. تابستان‌ها می‌رفتم؛ مرغ و خروس داشتیم، جوجه که اول از تخم به دنیا می‌آید مدتی زیر بال مادر است اصطلاح دهاتی این است که عرق بال را می‌خورد؛ یعنی باید زیر بال مادر باشد عرق کند و از آن عرق بخورد. یعنی تا مدتی باید دنباله‌ی همان تغذیه‌ای که داشت و متناسب با آن غذا بخورد. مثل بیمار حصبه‌ای که می‌گویند روده خیلی نازک می‌شود این مدتی فقط مایع می‌خورد بعد سوپی می‌خورد که جرمش را می‌گیرند، بعد سوپ جرم‌دار می‌خورد، بعد آب‌گوشت و نخودآب تا می‌رسد به چلوکباب و خیلی دلش می‌کشد به چلوکباب.



ولی همان اول که دکتر گفت خوب شده به او چلوکباب می دهند؟ نه! باید مدتی دنباله‌ی همان تغذیه‌ی قبلی را بگیرد تا کم کم آزاد شود. این تغذیه هم تغذیه‌ی جسمانی است هم تغذیه‌ی روحانی است. دیدن حیوانات، چه آدم خودش ببیند، چه حالا در تلویزیون. (تلویزیون باغ وحشی است همه‌ی حیوانات را نشان می دهد.) ببینید و در برخورد مادر با فرزند دقت کنید. مرغ را می بینید ولی چرا گوشت مرغ خانگی با مرغ ماشینی فرق می کند؟ در جزئیات زندگی فکر کنید چیزی در می آورید یک جهت این است که آن مرغ خانگی راه می رود و غذا می خورد با کوشش غذا پیدا می کند ولی این مرغ نشسته برایش غذا می آورند، آب می آورند، تن پرور است. یکی این است. یکی هم اینکه او در روال طبیعی بزرگ شده است. روال طبیعت این است که پدر و مادر فرزندی بیاورند بعد این فرزند مثل خودشان و به تدریج بزرگ شود تا وقتی که خودش فرزند دیگری بیاورد. انسان‌ها هم در خیلی چیزها از قواعد الهی که خداوند برای طبیعت مقرر کرده مستثنا نیستند و تابع این قوانین هستند. دستگاه‌هایی هست که من فیزیوتراپی می کنم، هم اول می مکد و بعد می چسبد ولی همه‌ی آنها‌ی دیگر اینطور نیستند. حالا تناسبی که خدا آفریده بین فرزند و مادر یکی از این تناسب‌ها و تجانس‌ها همین است که شیر با غذایش متناسب باشد. مگر غذای او چه بوده؟ قبل از شیر، غذای او از خون مادر بوده، اشتباه نباید

بکنند بعد که به دنیا آمد خون مادر را بخورد. نه! یک مدتی تا وقتی جنین است مولوی می گوید:

سخت گیری و تعصب خامی است

تا جنینی حکم، خون آشامی است

غذای متناسب با آن، باید غذایی باشد که بدن مادر تهیه کرده یک مدتی مادر خونی تهیه کرده و در آن خون مواد غذایی تقسیم می شود و گردش می کند، یک مدتی مادر یک مقداری از آن خون تبدیل به شیر می شود. بنابراین باید مدتی همان غذا را بخورند. این است که این رسم هایی هم که شده غالباً از حکمت هایی است که مردم آموخته اند. باید به تدریج شیر مادر را بخورد بعد گاهی یک کمی غذا بخورد به تدریج غذا را زیاد و از شیر کم می کند. حالا چرا شیر خشک می دهند؟ آمدند گفتند: در این شیر چه هست که بچه می خورد؟ چرا ما که بزرگ شدیم آن اندازه به شیر علاقه نداریم، بعضی ها اصلاً شیر نمی خورند، بعضی ها علاقه مندند. آمدند ترکیبات شیر مادر را نگاه کردند بعد اینها را با هم جور کردند، گفتند: این شیر خشک عوض شیر مادر باشد. خیلی از اول دنیا تا حالا بعد از این هم کوشش خواهند کرد ولی فکر نمی کنم موفق شوند. در فیلم ها دیده اید آدم مصنوعی و... ساخته اند ولی هنوز یک سلول زنده را نتوانسته اند به وجود بیاورند یعنی تمام ترکیباتی که اسیدهای آمینه و تمام ترکیباتی که در بدن یک سلول

هست جمع کردند و به هم چسبانده‌اند ولی آیا این همان خاصیت سلول زنده را دارد؟ نه! این نشان می‌دهد ترکیبات را هم اگر ما جمع کنیم آن اثر را ندارد. بنابراین شیر خشک را که ساختند جای شیر مادر را نمی‌گیرد. شیر مادر برای بچه یک خاصیت دارد، بچه باید بخورد تا عادت کند به غذا و عادت کند به زندگی بزرگ‌ها و همینطور پدر فکر کند خداوند مادر را چرا آفریده؟ البته پدر هم همینطور ولی چون بحث عمده سر مادر و نگهداری مادر است. مادری که خداوند در قرآن می‌گوید: حَمَلْتَهُ أُمَّهُ كُرْهًا وَوَضَعْتَهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا، یعنی مادرش او را با گرفتاری و زحمت حمل کرد وَوَضَعْتَهُ كُرْهًا بعد هم که وضع حمل کرد باز با زحمت و رنج وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ مدت حمل و مدت شیر دادن او سی ماه است. چرا اینها را جداگانه نگفت؟ برای اینکه در هر دو از شیرهای جان مادر می‌خورد. یعنی، چه در مدت حمل و چه در مدت شیر دادن. این بطور ضمنی، ما اگر به قرآن معتقدیم (نه اینکه به زور بگویند حفظ کنید و جایزه می‌دهیم) همین آیه را هم نشنیده‌ایم؟ همه شنیده‌ایم؟ ولی آیا این استدلال را پیش خودتان کرده‌اید؟ نه! حفظ کردن آیه‌ی قرآن اگر بدون توجه به معنا باشد بار سنگینی است و حفظ کردن آن فایده ندارد. ولی قرآن را بفهمید؛ اصلاً بدون اینکه بخواهید حفظ کنید خودش حفظ می‌شود. این نشان‌دهنده‌ی این است

که در هر دو دوران یعنی حمل و شیرخوارگی یک وجه تشابهی دارد و آن این است که هر دو از شیرهای جان مادر می‌خورند. یعنی در واقع این بچه که زنده می‌ماند و بزرگ می‌شود همان مادر اوست. برای اینکه از همان غذاهایی که او می‌خورد در مدت حمل خورده، در رحم که بوده، بعد هم شیر خورده که این همان است.

یک جهت اینکه مادرها بطور طبیعی نسبت به فرزند علاقه‌مندند، این است که فرزند خودشان است، یک چیز جداگانه‌ای نیست. این از وجود خود اوست و همین تناسب و فایده برای مادر این است که مادر با شیر دادن خودش به بچه این احساس در او که خداوند به او جان ابدی می‌دهد تقویت می‌شود و این روحیه‌ی امید را در زندگی زیاد می‌کند. فعالیت را زیاد می‌کند و سعی دارد آنجایی که خودش پیر شده و دیگر نمی‌تواند به او بدهد تا فرزند ادامه دهد. این است که شیر دادن بچه مهم است و در بسیاری از کسالت‌هایی که به اعصاب ربط دارد، شیر دادن مادر مؤثر است. البته استثنا هم هست که اگر مادر کسالت‌هایی داشته باشد آزمایش می‌کنند و می‌گویند مدتی شیر ندهد. آن استثنا است. اصل بر سلامتی است ولی گاهی بیمار هم می‌شود. قاعده‌ی الهی بر این است که مادر به بچه شیر بدهد، بچه بزرگ شود. در ادبیات هم همه جا دامن مادر آمده است. از پدر وقتی گفته می‌شود که سن او بیشتر شود و دیگر مسائل وجودی او نیست،

وجود او کامل شده و تمام سلول‌ها مستقل هستند. آدابی که در اجتماع  
چطور باید زندگی کند را به او گفته است. حالا از ما گذشته ولی  
ان شاءالله فرزندان ما این توفیق را داشته باشند که مادران خوبی داشته  
باشند و مادران هم این توفیق را داشته باشند که وظیفه‌ی مادری را  
انجام دهند و فرزندان صحیح و خوب و سالمی به ما تحویل  
بدهند، ان شاءالله.

مهاجرت پنجم بر به مدینه / مهاجرین و انصار / آیاتی در مورد افسار کردن نفس خود /  
در مورد خدمت و فقرایی که علاقه مند هستند و برای خدمت در این منزل اصرار  
می کنند / لذت خدمت کردن به مؤمن بیشتر از آن است که مؤمنی به ما خدمت  
کند / اجازه ی خدمت و خادمین زمان حضرت صالح علی شاه / رعایت حدود در  
خدمت و در روابط / نباید اشتباه کنیم و در مورد هر چیزی از حدش تجاوز نکنیم<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

سؤالی داشتید بنویسید، البته من سؤالات عمومی که برای  
همه مفید است را صحبت می کنم. چون الان من نمی دانم چه  
مطالبی بیشتر مورد احتیاج و نیاز شما هست آنچه به خاطر می رسد  
می گویم. ولی وقتی سؤال می رسد بیشتر می فهمم چه چیزی مورد نیاز  
است. سؤال شده است راجع به آیاتی که ذکر کرده شَخَّ نَفْسِهِ<sup>۲</sup>  
منظور چیست؟

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۷/۸ ه. ش.

۲. سوره حشر، آیه ۹ و سوره تغابن، آیه ۱۶.

این آیات در مورد مهاجرت پیغمبر به مدینه است که نازل شده و وضعیات و حالات مسلمین را در آنوقت ذکر کرده البتّه در قرآن مؤمنین که می‌گویند، اگر قبل از هجرت باشد مؤمنین همان مسلمان‌های اولیه است اما بعد که به مدینه آمدند طبق خود آیات قرآن اسلام از ایمان تفکیک شد، منظور گفتند ایمان غیر از اسلام است.

پیغمبر که با شتر به مدینه آمدند همه علاقه‌مند بودند که پیغمبر آنجا بروند. پیغمبر برای دو قبیله‌ی اوس و خزرج که با هم اختلاف داشتند هر دو توافق کردند که پیغمبر بیاید و بین آنها حکومت کند. قبلاً فکرشان به عبدالله بن ابی رفته بود که از او منصرف شدند. اینها آنقدر با هم بد بودند و حساس بودند که اگر کسی زودتر به این سلام می‌کرد آن یکی بدش می‌آمد اگر چای زودتر برای این می‌آوردند آن یکی بدش می‌آمد. آنقدر با هم بد بودند. البتّه شنیده‌اید در ایران هم که در جلسات عمومی روضه که یک نوکر قلیان می‌برد یک مرتبه همه‌ی نوکرها می‌ریختند و هر کدام می‌خواستند زودتر به ارباب خودش قلیان برسانند، این آقایی بود. اینطور بودند. حالا بدتر شده برای اینکه آنوقت‌ها با یک قلیان بردن ولی حالا با شمشیر حل می‌شود. حالا بگذریم.

پیغمبر که آمد همه گفتند منزل ما آماده است. یقیناً پیغمبر

می‌دیدند هر جا بروند آن‌های دیگر بد می‌شوند و حکومت مشکل خواهد شد. البته به ما هم نشان دادند که باید فکر هم بکنی. هر چه خدا خواست همان می‌شود، درست است ولی به شما فکر هم داده است همان کاری که خدا می‌خواهد بکند، ممکن است به فکر شما بیندازد و از این راه بروید. به هر جهت پیغمبر گفتند: من هیچ‌جا نمی‌روم، شتر من مأمور است هر جا خوابید من همانجا می‌روم. شتر چند بار رفت و گشت و یک‌جا زمین نسبتاً خالی بود شتر زانو زد پیغمبر که آمدند مردم گفتند: این زمین برای چند بچه‌ی یتیم است پیغمبر زمین را خریدند و ساختمان کردند و در این مدّت ابویوب انصاری که منزلش همسایه‌ی این زمین بود خدمتی می‌کرد که خواجه‌عبدالله انصاری از نسل او بود و این افتخار در خاندان او بود. ضمناً پیغمبر که آمدند همین‌طور همه آمدند بعد از مدّت کوتاهی پیغمبر به علی فرموده بودند که چند تا زن‌ها را تو سرپرستی کن و به مدینه بیاور. یکی فاطمه دختر رسول‌الله که آنوقت خیلی هنوز کم سن بود، یکی فاطمه بنت اسد و یک فاطمه دیگر که یادم نیست اینها می‌آمدند و جمعیت زیاد بود و خوشبختانه هوا گرم بود و زیاد پتو و لحاف و... نمی‌خواست در همان بیابان با همان لباس می‌خوابیدند. یک عده‌ای هم که منزل نداشتند در سکوی مسجد آنجا می‌نشستند که به اصحاب‌صفه مشهور شدند. کسانی که جایی نداشتند و شاید دلشان نمی‌خواست منزل کسی بروند ابوذر و سلمان و



عمار و خیلی از بزرگان اصحاب صفه بودند. اینها را انصار می گفتند. گروهی که از مکه آمدند مهاجرین می گفتند و بقیه را انصار می گفتند، یعنی یاری می دهند و با کمال محبت بودند. آیاتی راجع به ایثار نازل شد که شُحُّ نَفْسِهِ که یعنی نفس خود را نگه دارد یعنی افسار کردن نفس خود. در همانجا دارد که: «وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ، ولو امری مختص خودشان است ولی دیگران را بر خود ترجیح می دهند. بهترین غذاها را برای اینها می آوردند. این یک معنای شُحُّ نَفْسِهِ در آیاتی که نازل شده شُحُّ نَفْسِهِ یعنی نگهداری نفس یکی به معنای تقوا و یکی هم به معنای خودداری.

و اما به مناسبت ایثار و اینکه مگه‌ای‌ها خدمت به دیگران می کردند بگویم الان خیلی‌ها علاقه‌مند هستند و اصرار می کنند یا بعضی نذر می کنند که در منزل ما یا در این جمع خدمت کنند. خیلی ممنون، ولی اولاً به همه نمی‌رسد، نمی‌شود. بعضی به مناسبت‌هایی می‌آیند. اینها در واقع کلفت ما نیستند بلکه ما نوکر شما هستیم. اولاً بطور کلی من گفتم که ما خادم فقرا هستیم؛ این یکی. و دیگر مثل مشهور اینکه اینها خدمت به ما را به کارهای شخصی ترجیح می‌دهند که حالا خودشان هزار کار شخصی این طرف و آن طرف دارند مثلاً همان اوّل دو نفر یکی خانم احمدیه (خدا رحمت

کند) بود. خانم احمدیه (زن ایران نژاد) با جاری خودش خانم ملک‌افضلی می‌آمدند و هر روز صبح گلدان‌ها را تمیز می‌کردند. اینها کلفت ما نبودند. به هر جهت یکی از اینها که متأسفانه خبر رحلتش را به شما می‌دهم و یک فاتحه‌ای برایش می‌خوانیم خانم زمانی بود. خانم زمانی هم پریشب رحلت کرد. خداوند رحمتش کند. در واقع من یک وقتی می‌گفتم: مادر من هستند، حالا باید بگویم دختر من هستند یا خواهر من هستند. خیلی از همه‌ی آنها ممنونیم. همه برایش یک فاتحه‌ای بخوانید.

به باغ گل‌ها، باغ گیاهان وارد می‌شوید همه گل است متنها هر کدام یک‌طور است. این حرف‌های من هم در نظر خودم گل هستند شما را نمی‌دانم. بنابراین هر چه بگوییم به اصطلاح قلندرها کشکولی است، همه‌ی چیزها متفرق در آن هست.

ناصر خسرو علوی، سید هم بود، علوی به او می‌گفتند، شاید هم به مناسبتی که شیعه بود علوی می‌گفتند، او دیوان اشعاری دارد اشعار او همه حکمت و عرفان است و به هیچ وجه مدح نگفته است و گفته است من مثل این شاعرهای دیگر نیستم که این زبان دری را در جلوی آنها قربانی کنم و مدیحه بگویم.

من آنم که در پای خوکان نریزم

مر این گوهرین دُر لفظ دری را

اشعار او اینطور است.

[انوری] می‌گوید:

شک نیست که هر که چیزکی دارد

و آن را بدهد طریق احسان است

اما چو کسی بود که نستاند

احسان آن است و این نه آسان است

از این شعر استفاده می‌کنم که لذت خدمت کردن به مؤمن بیشتر از آن است که مؤمنی به آدم خدمت کند؛ البته لذت معنوی. این است که می‌گوییم خدمت را قبول می‌کنم.

در بیدخت در زمان قدیم (حالا همه جا عوض شده) حضرت آقا می‌فرمودند که: تربیت کردن فرزندان بیشتر از اینکه به زبان دستور بدهیم این است که با عمل نشان دهید که چه باید کرد. آنجا هم کسانی که خدمت می‌کردند همینطور بودند و همه اجازه‌ی خدمت کردن همیشگی نداشتند. در *یادنامه‌ی صالح* هم نوشته‌اند، من هم یک سری مطالبی گفته‌ام، در آن نوشتیم، چیزهایی که بر خودم گذشته، مثلاً وقتی سر سفره بچه بودیم آب می‌خواستیم حق نداشتیم خادم را صدا بزنیم بیاید آب بیاورد. می‌گفتند: آنها هم غذا می‌خورند. اگر آب می‌خواهی اول باید بگویی. حالا هم که تشنه‌ای پا شو، این لیوان، آن هم کوزه‌ی آب، برو خودت بیاور. کوزه یا شیر آب هم پهلوی ما نبود،

یک فرسخ آن طرف تر بود. یا هرگز ما جرأت توپیدن و حتی بی ادبی نسبت به اینها را نداشتیم.

مرحومه ای بود، مادر طوبی می گفتیم، فکر نمی کنم شما دیده باشید. او این آخرها زن مُسنی بود و پیر بود، ما بچه ها مخصوصاً من و دکتر نعمت الله او را اذیت می کردیم (نه اذیت، مثل بچه اش بودیم شیطانی می کردیم). او حتی گاهی ما را می زد. ملاقه دستش بود گاهی ما را می زد. خیلی هم او را احترام می کردند. چون از جوانی یک دختر داشت او هم مرحوم شده بود و خیلی دلش شکسته بود و خیلی هم مورد توجه و علاقه مرحوم آقای نورعلیشاه و بعد ایشان بود. او را آورده بودند منزل و گفته بودند همینجا باشد و کم کم رئیس آشپزخانه ی ما شده بود. برای اینکه محرم شود، مرحوم آقای رضاعلیشاه بچه ی هفت هشت ساله بودند صیغه کرده بودند که به ایشان و به حضرت آقا محرم شود. آنقدر مقید بود روزهای جمعه از شب جمعه کار نمی کرد، می آمد به نماز (ظاهراً شما می گوید کلفت) می آمد نماز و مجلس تا ظهر و نهار را که می داد بعد دیگر آزاد بود هر کار می خواست می کرد. گاهی شاید هم مرحوم مادرم البته یادم نیست ولی ما بچه ها به او سلام می کردیم و امر او را اطاعت می کردیم، اُنس و اُلفت ایمانی که آن به جای خود ولی یک اُنس و اُلفتی بین ما برقرار بود. خدا او را رحمت کند. (عکس های تشییع جنازه ی او را دارم) پنجاه شصت سال به عنوان

رئیس آشپزخانه در منزل ما بود، بعد موقع فوت او مرحوم آقای رضاعلیشاه، من و آقای نورنژاد و یک عده‌ای با الاغ رفتیم خیبری و در مجلس ترحیم و در تشییع جنازه‌ی او شرکت کردیم. منظور، آنقدر نزد همه‌ی ما احترام داشت.

همینطور نوکر بیرونی ما آقای محمد کاشانی بود که عموی همین آقای کاشانی باشد. او هم همین احترام را داشت، منتها حضرت صالح‌علیشاه یک رعایتی و حدودی قائل بودند. مثلاً این آقایان در روابط خصوصی دخالت نمی‌کردند. در یادنامه‌ی صالح نوشته‌ام که بین حضرت صالح‌علیشاه و حاج آقای نوری عموی کوچک من یا آنهای دیگر از عموها صحبت و بحث بود، چون با هم حساب داشتند، بحث زراعتی و اینها، قیمت این و آن، آقای محمد چون خیلی مورد احترام بود شنید و دخالت کرد و یک مطلبی به نفع آقای صالح‌علیشاه گفت، حضرت صالح‌علیشاه به همین آقای محمد که خیلی مورد محبت و احترام بود توپیدند و گفتند تو برو پی کارت، ما دو برادر با هم حرف می‌زنیم، تو بیخود دخالت کردی. یعنی ما نباید اشتباه کنیم و در مورد هر چیزی از حدش تجاوز کنیم و البته در همه‌ی روابط، روابط بین بزرگ‌تر و کوچک‌تر، روابط بین دو برادر، رعایت آن حد را باید بکنیم.

خوب است این قسمت از یادنامه‌ی صالح را بخوانید چون

حضرت صالح علیشاه را خیلی از ماها دیدیم و خیلی‌ها شنیده‌اند ولی آقای سلطان علیشاه را ندیدیم *وَالْأَنْبِیاءُ عَلِمُوا وَعَرَفَانِ* هم که نوشته‌اند همان ارزش را دارد.

در رویشی، تصدّی هرگونه امر مذهبی باید با اجازه باشد / اهمیت فراوان به خواندن و نوشتن در صدر اسلام / جعل سند در زمان علی علیه السلام توسط معاویه / تشخیص امضاء و خط جعلی / سند جعلی و بدتر از آن حرف جعلی / شیخ مخفی!؟ / نباید با سادگی هر حرفی را باور کرد!

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در درویشی، تصدّی هرگونه امر مذهبی باید با اجازه باشد. لَا يَسْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى<sup>۲</sup>، شفیع نمی‌شود مگر در مورد آنهایی که خودش رضایت بدهد. این است که مسأله‌ی اجازه در عرفان و باز در شیعه که اساس شیعه است، مسأله‌ی خیلی مهمی است. یعنی شیعه در مورد فرض کنید ائمّه، دیگر بعد از مثلاً حضرت باقر یا جعفر صادق نگاه نمی‌کرد که پسر بزرگ حضرت کیست برود پیش او تجدید کند، یا چه کسی کتاب‌ها را بیشتر خوانده و حفظ دارد و مجتهدتر است؟ نه! می‌رفت تحقیق کند که امام چه کسی را خودش

۱. صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۷/۹ ه. ش.

۲. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

به جانشینی تعیین کرده؟ یعنی اجازه‌ی امام، اجازه شامل همه‌ی تحقیقات می‌شد، دیگر با اجازه تحقیق دیگری لازم نبود و فقط همین اجازه بود.

ولی می‌بینیم که غیر از کسانی که در زمان خود حضرت پیغمبر ادّعیای پیغمبری کردند، «مسئله»ی کذاب، «شجاع» و... شاید ادّعیاشان یکی دو روزی هم دوام آورد و چهار پنج نفر هم دوروبرشان جمع شدند ولی هیچ اسمی از آنها نیست، نبود و نخواهد بود. علی علیه السلام با آن نصّ صریح که عید غدیر باشد، دیدید، نگفتند آن غلط است، در واقع گفتند که علی آن مولای ما هست ولی اداره‌ی امور مملکت به دست خود مردم باید باشد و مردم اینطور انتخاب کردند. ولی به هرجهت دیدید که خلفا یکی بعد از دیگری آمدند.

بعد هم که البته در اوّل اسلام نوشتن متداول نبود، رسم هم نبود یعنی در دنیا رسم نبود، در یونان مثلاً که محلّ علم و دانش بود، فیلسوفانی که می‌توانستند بنویسند و بخوانند، خواندن و نوشتن بلد بودند، هر وقت، بیش از هفت هشت ده نفر نبودند. در عرب هم همینطور، در اسلام هم همینطور. منتها از جهات انقلابی اسلام یکی همین بود که به این خواندن و نوشتن اهمّیت فراوان می‌دادند. گفت که در جنگ بدر که عده‌ای اسیر شدند حضرت فرمودند هرکسی از



مشرکین به هفت نفر یا ده نفر از مسلمین سواد خواندن و نوشتن یاد بدهد آزاد می‌شود. آن‌های دیگر را باید بیایند بخرند. این اهمیت دارد. بنابراین خواندن و نوشتن متداول شد. این است که در همه‌ی دوران‌ها در نزد مسلمین اشخاص باسواد و دانشمند زیاد بودند. با اینکه خط به وجود آمد یک مقداری از آن ادعاهای مجعول کاسته شد، برای اینکه هر کسی ادعایی می‌کرد می‌گفتند سَدَّت کُو؟ این است که تا مدتی از این حیث یک کمی تأمین شد. ولی بعد یاد گرفتند جعل سند کنند. سند مجعول درست می‌کردند که اجازه دارند.

اول جعلی که در تاریخ اسلام می‌بینیم زمان علی علیه السلام در مورد یکی از صحابه‌ی علی علیه السلام (اسمش یادم رفته) حاکم مصر بود، خیلی هم خوب مصر را اداره کرد، نگذاشت تشنجی ایجاد شود، با نرمش بود. معاویه که می‌خواست او را خراب کند از قول او نامه‌ای جعل کرد به علی علیه السلام و حمله که حق با تو نیست حق با معاویه است. این نامه را هم منتشر کرد که مردم ببینند. صحابه خیلی‌ها قبول کردند، حق داشتند ولی علی علیه السلام چون مشکوک بود و همه‌ی مردم را می‌شناخت، توجه نکرد. بعداً هم معلوم شد این سند جعل است. جعل خیلی متداول شده در همین قرون اخیره‌ی ما در مثلاً دویست سال پیش که محو شده در تاریخ، جعل بودنش معلوم شد، آن حکم اصلی به جا ماند. احکام مجعول چه حکمی است؟ البته دستگاه‌هایی هست که تشخیص

بدهند، الان دستگاه‌هایی هست که اسکناس‌های مجعول را تشخیص می‌دهند، دستگاه‌هایی می‌توانند امضا و خط و... را تشخیص بدهند، ولی این دستگاه‌ها در اختیار همه‌ی مردم نیست. کما اینکه بعد از حضرت رحمت‌علیشاه شیرازی خیلی‌ها به همان سند اکتفا کردند و آن را قبول کردند. حتی امضا، شکرالله‌خان مستوفی که از درویش بسیار وارسته و بزرگوار بود دچار این اشتباه شد تا بنا به قول خودش بعداً نامه‌ای یعنی دیداری با پسر آقای رحمت‌علیشاه داشت، یعنی پسرش آمده بود، آنوقت متوجه شد که اشتباه کرده بود. برگشت چون از روی خطا رفته بود.

بنابراین تکلیف مردم در این دوران وانفسا چیست؟ آن خیلی مشکل است. چون سند جعلی هم خیلی زیاد است در مورد املاک هم سند جعلی درست می‌کنند. بدتر از سند جعلی حرف جعلی است که با شجاعت و صراحت بدون اینکه خجالتی بکشند اسناد را قبول می‌کنند و افراد را تشویق می‌کنند و حال آنکه خودشان می‌دانند. اینجا غالباً آن فرمایش خداوند است وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، باید از خدا خواست که صحیح و سقیم آن را به دل ما الهام کند و از راه دل بتوانیم. از راه دل، البته دل‌های ما در این دوران وانفسا، دوران آلودگی‌های به‌قولی حرفه‌ای که در همه‌ی گونه‌ها هست، دل‌ها تیره شده و

دلها غالباً تیره است، ولی چاره نیست.

در زمان ائمه هم اینطور می‌شد مثلاً در مورد امام دوازدهم وقتی حضرت عسکری علیه السلام رحلت فرمودند چند نفر امکان داشت که ادعا کنند. یک عده‌ای گفتند که برادر حضرت که رحلت کرده بود او امام بوده و او رفته است. هرکسی مطلبی می‌گفت. کسانی از راه دل توجه می‌کردند، یکی از نمایندگان حضرت عسکری آمد تحقیق کند ببیند جانشین حضرت کیست؟ چون همه می‌دانستند حتماً جانشینی هست، به عدد دوازده می‌رسد، گفت که حضرت قائم است، آنوقت مثل اینکه پنج ساله بود، با نشانه‌هایی فرستادند. گفتند به نشانی اینکه فلان کار را کردی، فلان کار را کردی، محرمانه، پدرم امانتی، یک چنین چیزی به تو سپرد و گفت به من برسانی، بیاور. که این متوجه شد و رفت خدمت حضرت ولی همان ایام تا مدتی یک عده‌ی دیگری هم بودند ولی کم‌کم همه‌ی مدعیان نادرست کنار رفتند و فراموش شدند. بنابراین از لحاظ آثار و عواقب یک چنین مواردی نگرانی نیست، خداوند خودش حفظ می‌کند اما همانوقت تشخیص ما خیلی مشکل است، نباید با سادگی و زودباوری قبول کرد.

مثلاً یک وقتی کسی گفته بود در خوزستان یا در کجا، در خیلی قدیم، من شیخ مخفی هستم، شیخ مخفی نداریم! کار شیخ اصلاً ظاهر

است، خیلی روشن است، شیخ مخفی نداریم. همان شیخ مخفی هم اجازه‌ای می‌خواهد. چه کسی این اجازه را می‌دهد؟ این است که نباید با سادگی هر حرفی را باور کرد.

آداب مسجد برای پیرمردها و قدیمی‌ها / وزیر انوشیروان و داستانی در مورد «سحر خیزباش  
 تا کامروا باشی» / در مورد فقرایی که همیشه جلو می‌نشینند و بقیه را راه نمی‌دهند و  
 اصطلاح «جامر» / تربیت بچه‌ها / تحصیل علم خوب است ولی تحصیل دیپلم  
 خوب نیست / دقت و مراقبت اخلاقی از بچه‌ها به خصوص جوان‌ها در سن بلوغ<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

مطلبی را نوشته‌اند و سؤال کردند گرچه پرسش عرفانی نیست،  
 در مساجد که نماز می‌خوانند یک آدابی برایش گفته‌اند که صف اول  
 پیرمردها و قدیمی‌ها باشند و یک عده‌ای که به یک جهتی نزدیک با  
 امام هستند. آن هم بیشتر از این جهت است که پیرمردها غالباً سمعی  
 هستند، نزدیک باشند که صدا را بشنوند. آنوقت‌ها هم سمعک یا بلندگو  
 نبود و برای اینکه دیگران هم بشنوند مَكْبَر رسم شده مَكْبَر غالباً جوانی  
 یا نوجوانی بود که نماز بر او واجب هم نبود، می‌ایستاد وقتی پیش‌نماز  
 الله اکبر می‌گفت او هم بلند الله اکبر می‌گفت که همه بشنوند. مَكْبَر

یعنی کسی که تکبیر می‌گوید، الله اکبر می‌گوید.

مع‌ذک یک بحثی همیشه بود که خیلی‌ها می‌آمدند مسجد برای نماز و یا برای اینکه بعد وعظی را گوش بدهند، قرآنی را بشنوند جایی را برای خود معین می‌کردند و می‌نشستند. این هم برای این بود که مثلاً پیرمردی بود و باید جایی می‌نشست که بتواند تکیه بدهد یا گوش او سنگین بود باید جایی بنشیند که صدا از این طرف به این گوش او برسد جهت خاصی داشت. می‌آمدند می‌نشستند. برای دیگران فرقی نمی‌کرد که کجا بنشینند و برای اینکه مشخص باشد یک مهر در آن محل می‌گذاشتند. این است که «جا مهر» اصطلاح شده در زبان فارسی هم می‌گویند برای همین است. یعنی اینجا «جا مهر» دیگری است. حالا هرکسی زودتر می‌آمد جا مهر را هر جا دلش می‌خواست می‌گذاشت. آن مثل «سخرخیز باش تا کامروا باشی»، آن در اینجا هم مصداق پیدا می‌کند. این مثل را برای اینکه بشناسید، می‌گویند: انوشیروان وزیری داشت به نام بزرگمهر (یا بوذرجمهر) در تاریخ مشهور است، بسیار مرد حکیم و دانشمند و مدیری بود یعنی کارهای خوب انوشیروان در واقع مال این بود. او همیشه به انوشیروان نصیحت می‌کرد که سخرخیز باش تا کامروا باشی. خود او هم سحر خیلی زود به دربار می‌آمد و به شاه خبر می‌دادند، او به احترام این وزیر زود پا می‌شد، لباس می‌پوشید و لجش می‌گرفت. بعد یک مرتبه وادار

کرد دو سه نفر از دزدها سر راه بوذرجمهر ایستادند، آنوقت‌ها هم کوچه‌ها امن بود و خیلی‌ها سحرها پیش از اذان بیدار می‌شدند و حمام می‌رفتند و کوچه‌ها امن بود. بوذرجمهر که رد شد ریختند سر او و او را لخت کردند. او با همین وضع آمد پیش انوشیروان و گفت چرا کوچه امن نیست؟ انوشیروان گفت تو گفתי سحرخیز باش تا کامروا باشی. آخر تو که سحرخیز بودی چرا تو را گرفتند و این بازی را سر تو آوردند؟ گفت: بله من سحرخیزم و کامروا هم هستم ولی آن دزدها چون سحرخیزتر بودند کامروا تر شدند.

این است که خیلی‌ها یا واقعاً نگران هستند یا هر چه می‌گویند که چرا بعضی‌ها جلو می‌نشینند و همیشه ما را راه نمی‌دهند؟ اگر راه ندادند بیجا می‌کنند. ولی اگر همینطوری آمدند و «جا مُهر» گذاشتند و نشستند دیگر نمی‌شود. بنابراین زیاد فکرتان به این مسائل جزئی هدر نرود. مثل انوشیروان نباشید که فقط می‌خواهد بگوید چرا تو زود آمده‌ای؟ یک انوشیروانی نباید اینطور فکر بکند.

حالا سال تحصیلی شروع شده است. باید خیلی مراقب بچه‌ها باشیم و در شرح پند<sup>صالح</sup> هم روی تربیت بچه‌ها یک دو جلسه صحبت کردم. متأسفانه امروز وضعیتی در دنیا پیش آمده که به قول آن فیلسوف اسم آن را گذاشته «دیپلمیسم» یعنی به دیپلم یک رشته‌ای، بیشتر اهمیت می‌دهند تا به خودش. می‌روند دیپلم می‌گیرند؛ جهل مُرکب.

ظرف مدّت کوتاهی می‌روند دیپلم متوسطه می‌گیرند لیسانس می‌گیرند و دکترا و می‌شوند دکتر. ولی سواد؟ یُخ!

این مرضی است که در تمام دنیا هست چندین جهت دارد که بیشتر این جهت از قوانین اجتماع ناشی می‌شود همه‌ی ماها، خود شماها اگر برای بچّه امکان داشته باشد می‌گویید برو لیسانسیه بشو. غالب مردم یعنی بچّه‌ها و جوان‌ها می‌گویند و خوشحال هستند که در کنکور قبول شده‌اند چه رشته‌ای؟ کامپیوتر، مدیریت بازرگانی و... می‌گویم همین‌ها مورد علاقه‌ی تو بود؟ گفت: نه! من می‌خواستم دکتر شوم، مهندس شوم. پس هدف تو تحصیل علم نیست. اینکه حالا قبول شدی تحصیل علم نیست یا بمان در همان رشته‌ای که می‌خواهی قبول شوی و یا اگر می‌خواهی وقت تلف کنی برو. تحصیل علم خوب است ولی تحصیل دیپلم خوب نیست.

البته یک مسأله‌ای هست به نام بد و بدتر، که بارها گفته‌ام در بین بد و بدتر آدم بد را انتخاب می‌کند. می‌گویند چرا این را انتخاب می‌کنی؟ می‌گوید چون بهترینم. همه‌ی ما فکر می‌کنیم اگر جوان ما همین رشته را نرود (به قول توفیق یک‌بار در روزنامه‌اش نوشته بود دیگر کار به جایی رسیده که دانشکده‌ی ماست‌بندی درست کنند) اگر این شخص یا مرد یا زن نرود تحصیل کند و لیسانس بگیرد اگر پسر باشد در تمام این ایّام، نظام و وظیفه مزاحم است و برای اینکه از این



مزاحمت سر خود را باز کند می‌رود هر رشته‌ای که شد را درس می‌خواند. این درس خوب است، ماست‌بندی هم بخواند خوب است، ولی کار اصلی نیست. این است که ناچار این را انتخاب می‌کند. یعنی در واقع یک مقداری از عمر خودشان را که می‌گویند وقت طلاست از این طلاها خرج می‌کنند تا این زحمت را ایجاد نکنند یا هر جا می‌خواهد برود می‌گویند تحصیلات تو چیست؟ دیپلم را نشان می‌دهد، بعد دیپلم را که نشان می‌دهد آنهای دیگر را کنار می‌زند. می‌گوید این آقا دیپلمه است. این آقا لیسانسیه است. این آقا دکتر است.

حالا مسأله‌ی تحصیل ارتباط به کلّ جامعه دارد چیزی نیست که ما بتوانیم به تنهایی این را حل کنیم ولی به هرجهت این جوان یا نوجوان یا مرد، نیمه مرد به مدرسه و دانشکده می‌روند و یک مشکلات عمومی دارند. یکی مسأله‌ی معاشرینی که در بین راه و یا در مدرسه دارند در اینجا همه چیز به اختیار شما نیست. مدرسه‌ای را شما انتخاب می‌کنید و به آن مدرسه می‌رود ولی تمام معلمین را که شما انتخاب نکردید، نمی‌توانید معلم دیگری انتخاب کنید و اینجا هم یک قدری به اجتماع برمی‌گردد. ولی شما هم باید سعی خودتان را بکنید که این جوان در مسیری که می‌رود هم در زندگی، معاشرت‌هایش و هم در تحصیلات منطبق با یک هدف اخلاقی باشد. فقط دنبال زندگی مادی نباشد. من دیدم خیلی‌ها برای این هستند که فلان شغل درآمد بیشتری

دارد. حتی یکی از اطباء و دکترها از دوستان من گفت یکی از فارغ‌التحصیلان طب که متخصص دندانسازی شده بود رفت در ده کاری قبول کرد. از او پرسیدم دندانسازی در ده چه فایده دارد؟ اقلأ چشم‌پزشکی قبول می‌کردی. گفت آقا هر انسانی دو تا چشم دارد ولی سی‌ودو تا دندان دارد. شما به چشم و به دندان نگاه نکنید، به ذوقی که فرزند دارد، مثلاً ریاضیات ذوق دارد، ریاضی در آن نان نیست، ولی مع‌ذلک تحمّل کنید برود ریاضی بخواند. به هرجهت این دقت را بکنید و دقت و مراقبت اخلاقی از بچّه به‌خصوص جوان‌ها در سن بلوغ یک حالات و یک تفاوت‌های جسمی و روحی در آنها پیدا می‌شود. مثل باغبان، باغی که زمستان، ظاهراً چوب خشک است خیالش هم راحت است که چیزی ندارد و پرنده‌ای هم کار ندارد، فصل بهار که می‌شود این درخت‌ها گل می‌کنند. در آن ساعت مثلاً از آن طرف مراقبت‌های خاصی باید بشود. کشاورزان می‌گویند در وقتی که درخت میوه گل می‌کند و یا میوه می‌دهد، نباید به او آب داد. اگر آب بدهند همه‌ی گل‌ها می‌ریزد. این را شما که کشاورز نیستید، نمی‌دانید. می‌بینید درخت به یا درخت هلو گل کرده، خوشتان می‌آید آب می‌دهید که بیشتر گل کند و آنوقت همه‌ی گل‌ها می‌ریزد. در ایام بلوغ و نوجوان، باید خیلی مراقبت کنید، بیشتر عمرش در مدرسه می‌گذرد و در آنجا درس می‌خواند و قسمت دوم در منزل. در منزل روابط پدر و مادرش خیلی

مورد نظر است روانشناسان می‌گویند اولین توجّه نوجوان به خارج، توجّه به روابط پدر و مادر است. این است که گفته‌اند در موقع بودن بچه‌هایتان پدر و مادر باید با هم مهربان، خیلی دور از هم ولی مهربان باشند این رعایت خیلی مهمّی است بسیاری از کتب روانکاوی و روانشناسی که من خوانده‌ام از بیماران روانی که تجزیه و تحلیل کردند خاطراتی که بچه‌ها در این موضوع دارند خیلی گفته است. البته بعد که بچه بزرگ شد خودش اینها را می‌فهمد و حل می‌کند ولی این به صورت عقده‌ای در ذهن او می‌ماند. خیلی مراقبت کنید به خصوص در سنین کوچکی.

قدیم خیلی سخت‌گیری متداول بود، دستگاه جامعه هم همینطور است. گاهی حکومت‌های سخت‌گیری می‌آید خیلی سخت‌گیری بچه‌ها را کتک می‌زدند پدر و مادر برایشان تشنج داشت. عکس‌العمل آن، این شده که حالا این توجّه را ندارند نتیجه‌اش این شده که من خودم خیلی دیدم نزدیکان ما با بچه‌های کوچک‌تر می‌آیند بچه‌ها خرابکاری می‌کنند هیچی به او نمی‌گویند. مثلاً شیشه را می‌شکنند هیچی نمی‌گویند. یک‌بار من ناراحت شدم، به بچه توپیدم و گفتم از اینجا برو. این هم بد است، آن قدیم هم بد است. قدیم باز به حسابی، بیشتر سالم بار می‌آمدند، منتها خمود. حالا در روش بعدی ممکن است شقی و جسور و متجاوز بار بیاید. بین این دو تا رعایت

کنید. یک قواعدی و اصولی بگویید و آن اصول را خودتان هم اجرا کنید. بچه‌ها که می‌گویند اجرا کنند، خودتان هم اجرا کنید. معذرت می‌خواهم من اگر می‌توانستم خیلی می‌شد حرف بزنم ولی دیگر مرا معاف کنید مابقی را فکر کنید من که می‌گویم «ف» شما فرحزاد بگویید همین که من گفتم در مورد آن فکر کنید.

اهمیت خبر و خبررسانی / او امری که خداوند کرده و لو مانمی پسندیم باید اجرا کنیم /  
 خداوند تَمَرّد از امر خودش را ظلم می‌داند / خدای بخشد ولی آثار طبیعی آن می‌ماند /  
 امر الهی این است که همه‌ی بندگان از حال هم خبر داشته باشند و به هم کمک کنند.<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

قرآن در یک جا خبر عظیم می‌گوید، قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ.<sup>۲</sup> خبر مهم چیست؟ خبر قیامت. که قیامت چه زمانی است چطوری است. این هم به این مناسبت خبر است که یعنی از منشائی که می‌تواند جواب این را بدهد می‌پرسند و می‌گویند که جواب بده، البته یک جایی می‌گوید: الْحَبْرُ يَحْتَمِلُ الصِّدْقُ وَالْكَذِبُ، خبر احتمال دارد هم راست باشد، هم دروغ باشد. البته این خبر، غیر از آن خبر است. با لغت خبر، همه‌ی وقایع مهم را که واقع می‌شود، می‌گوییم. بعد در این مثالی که زدم یکی همین نَبَأٌ عَظِيمٌ بود، و یکی آیه‌ی قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْحَبِيرُ،<sup>۳</sup> این در داستانی است که پیغمبر یک حرفی یک رازی را گفت،

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۷/۱۱ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره ص، آیه ۶۷.

۳. سوره تحریم، آیه ۳.

بعد دو نفر از همسران پیغمبر، اُمّ المؤمنین، با هم یک صحبتی محرمانه کردند گفتند به کسی نگوئیم. پیغمبر خبر داشت. یعنی یک چیزی گفت که این زن‌ها گفتند: مَنْ أَبَاكَ هَذَا؟ چه کسی به تو این خبر را داد؟ خداوند فرمود تَبَّأَيُّ الْعَلَمِ الْجَبْرِ أَنْ كَسَى كَسَى كَسَى، دانشمند است و خبره است و از همه‌ی چیزها خبر دارد. این منظور، اهمّیت لغت خبر و خبررسانی است. خدا به پیغمبر هم می‌فرماید که اخبار پیغمبران را، بعضی‌ها را به تو گفتیم و بعضی‌ها را هم نگفتیم. این هم اهمّیت خبر رساندن است.

خبر که می‌گویند یعنی هر وسیله‌ی ارتباطی را می‌شود گفت خبر. وسیله ارتباط انسان‌ها با یکدیگر، تلفن، پست، رادیو و تلویزیون و... است. اینها مأمور خبررسانی از طرف خداوند هستند، به این معنی که خداوند به انسان نیروی عقلانی داد که اینها را اختراع کند. حالا این نیروی تعقل که خداوند داده، بشر که خلیفه‌ی خداوند است خداوند گفته، إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً، حالا این جلوی کار خدا را بخواهد بگیرد، که جلوی کار خدا را از طرق مختلف خیلی می‌گیرند. خداوند مقرر کرده است که بشر در روی زمین باقی بماند مثل حیوانات دیگر از بین نرود. بعد مقرر کرده است انتخاب اصلح؛ یعنی بهترین‌ها، نه اینکه خیلی خوشگل و خوش قد و بالا و خوش لباس و...، بهترین‌هایی که

خود خدا می‌پسندد. آن بهترین‌ها بمانند و نسل آنها زیاد بشود. حالا اگر کسی بخواهد جزء بهترین‌ها حساب بشود باید این امر خدا را اطاعت کند. اگر امر خدا را اطاعت کرد ممکن است خداوند او را جزء بهترین‌ها حساب کند. یک جایی می‌فرماید: *وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ*<sup>۱</sup>، جزء بندگان صالح ما قرار گیرد.

یکی همین مسأله‌ی جلوگیری است که حالا مد شده، متداول شده است. یک وقتی هم در زمان شاه مقاله‌ای نوشتم که در مقابل حرف‌های شاه که تنظیم خانواده را مقرر کرده بود، من مخالف بودم. به هر جهت این را زیاد توضیح نمی‌دهم چون خیلی راجع به این مسأله صحبت شده است. از آن طرف، خیلی‌ها از امر خداوند ناشکری می‌کنند. خداوند بیماری آفریده است، البته ناراحت هستید، حرفی نیست، این بیماری ولو زکام باشد از بیماری ناراحت است، باشد، این طبیعی است. ولی اینکه این موجب کُفر بشود (کفر، نه کفر واقعی) یعنی داد و بیداد کند. این نه تنها فایده ندارد، بیماری او را بدتر می‌کند بلکه آن روشی که خداوند هم برای بشر آفریده، جلوی آن را می‌گیرد. یعنی باید دنبال درمان بیماری برود تا از این درمان و دارو که استفاده کردند تجربیاتی برای بشر حاصل بشود یک دواهایی اختراع بشود. مثلاً پنی‌سیلین در زمان جنگ بین‌المللی دوم کشف شد به دست الکساندر فلیمنگ.

چرچیل در حال مرگ بود، این پنی سیلین به دادش رسید و زنده ماند. حالا البتّه نمی‌دانیم که این زنده ماندنش به نفع ما شد یا نه. ولی به هر جهت امر الهی بود. اوامری که خداوند کرده ولو ما نمی‌پسندیم باید اجرا کنیم؛ یکی همین درمان هاست.

بعد هم متوجّه باشیم که هر وقت از امر خدا سرپیچی کنیم و به یک ظلم و ستمی کمک کنیم، همان ظلم و ستم، سر خودمان می‌آید. حالا ممکن است من خودم (فرض من نوعی) توجّه نکنیم ولی به زندگی دیگران نگاه کنید می‌بینید در مورد هرکسی ستمی کرده. خداوند همه‌ی اینها و همه‌ی تجاوزات به خودش را ظلم می‌داند یعنی تمرد از امر خودش را ظلم می‌داند. بطوری که آدم و حوّا بعد از آنکه تمرد کردند و خلاف امر انجام دادند، خودشان به خدا دعا کردند که ما به خودمان ستم کردیم. تو ما را ببخش. این را به‌عنوان ستم عنوان کردند. ولی بی‌اثر هیچ جایی نمی‌ماند. خدا می‌بخشد ولی آثار طبیعی آن می‌ماند.

حال برای اینکه بشر پیشرفت کند باید از حال هم خبر داشته باشد. این راهی را که باید طی کند بشریّت و تکامل و اختراعات و.... هرکسی کاری که کرده به دیگری خبر می‌دهد. دیگری هم ادامه می‌دهد. اگر غیر از این باشد یک نفر نمی‌تواند. به این جهت است که ما می‌بینیم در قرآن خیلی خبر را اهمّیت می‌دهند حتّی خداوند هم



خودش می‌گوید: من خبرتان را به شما می‌رسانم. خبررسانی یعنی خبرنگار، خودش را خبرنگار می‌داند. حالا در چنین وضعیتی اگر بندگان خدا نتوانند به وسایل معمولی از حال هم‌خبر داشته باشند خداوند خودش وسیله دیگری فراهم می‌کند:

خدا گر ز حکمت بیند دری

ز رحمت گشاید در دیگری

ما از حال همدیگر خبر داریم، نتیجه‌ی این خبر داشتن هم این است که به هم کمک کنیم. یعنی وقتی شما خبر شدید که فلان کس در چه جای نزدیک مثلاً ورامین، و چه جای دور مثل آمریکا دچار گرفتاری مالی و یا بیماری است اگر دستتان برسد از همینجا به او کمک می‌کنید. این نتیجه و امر الهی است. امر الهی این است که همه‌ی بندگان از حال هم‌خبر داشته باشند و به هم کمک کنند و با هم کار کنند. ان شاء الله.

## فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت	
۱	گفتارهای عرفانی <sup>۱</sup> (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)	
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)		
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)		
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)		
۴	گفت وگوهای عرفانی <sup>۲</sup> (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)		
۵	مکاتیب عرفانی <sup>۳</sup> (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)		
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)		
۷	مقدمه‌ی روز جهانی درویش		
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)		
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)		
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)		
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)		
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)		
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)		
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)		
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)		
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)		
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)		مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)		
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)		
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)		
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)		

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها

	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)
مجموعه چهار:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	
مجموعه پنج:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	
مجموعه شش:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	
مجموعه هفت:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	
مجموعه هشت:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹-۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهارده  
تومان  
(شامل ۵ جزوه)

۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)	
۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)	
۷۰	مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)	-
۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - شهریور ۱۳۸۸)	۱۰۰ تومان
۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)	۱۰۰ تومان
۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸)	۱۰۰ تومان